

فلسفه برای زندگی



دکتر غلامحسین ابراهیمی دینتی
این مجلس محترم به مناسبت «روز جهانی فلسفه» که تشکیل شده است البته به جلست که روزی به عنوان روز فلسفه باشد ولی چون نیک بینگرم هر روز، روز فلسفه است در عین اینکه در نهایت مهجوری هم هست از یک حکیم چینی قبل از سقراط پرسینند اگر بخواهید جمله به را اصلاح کنید و کار را به دست شما داده باشند چه می کنید؟ حکم هم گفت: اگر کار دست من باشد و از ما را اصلاح می کنیم و همه چیز درست می شود حرف عجیبی است لفتها و واژهها اگر اصلاح شود و اسمها اگر در جای خود قرار بگیرد همه چیز اصلاح می شود و دیگر روز کاری نخواهد بود که به قول شاعر «چربی ز دینه رفته و شیرینی از شکر» اگر در روز کاری زندگی کنیم که دینه چرب و شکر شیرین نباشد و فلسفه هم بگوییم دیگر واژهها معنای خود را نخواهند داشت و آن وقت فلسفه می شود سیاست پله سیاست می تواند از فلسفه استفاده کند همه چیز می تواند از فلسفه استفاده کند اما فلسفه نباید هدف سیاست باشد قرآن کریم به ما چنین تعلیم داده است که علم الالام الاسماء کنها. امتیاز آدم چه بود که مسجود ملائکه واقع شد آدم چه داشت؟ تعلیم اسماء دانست این اسمها چه اسمهایی بودند؟ آنها خدا به حضرت آدم دیکشنری یاد داد؟ پدر ما آدم آن است ما را یاد گرفته اگر ما هم آن اسمها را یاد بگیریم همه چیز اصلاح می شود ما آن اسمهایی که حضرت آدم از خداوند آموخت را فراموش کردیم در اصول فقه هم بحث خیلی مهمی است در باب وضع الفاظ یعنی از علمای علم اصول خوب گفته است که واضع معنی برای الفاظ خداوند است نه عرب بن یفظان اگر چه همین قول توجه کنیم به خیلی از معانی می رسیم ما فلسفه را یاد می خوانیم غربی اش را که استادان گلمند هستند اسلامی اش هم که ما گرفتاریم خوب خوانده نمی شود اصطلاحات را یاد می گیریم و به قصد غلبه بر خصم از آنها استفاده می کنیم تا رقیب مغلوب شود فکر می کنیم فلسفه آموخته ایم به قول یک اندیشمند امروزی کار فیله حوف این است که «گفتار» را از زیر خروارها «گفته» بیرون بکشند و اینجا تفاوت است بین گفتار و گفته ما گفتهها را حفظ می کنیم اما گفتارها را از گفته دور می آوریم اگر ملاحظه موقوف بود به این دلیل است که وارث هزار سال تفکر عقلی و فرهنگ اسلامی است او توانست گفتهها را به گفتار تبدیل کند و بگوید متن فلسفی کارش این نیست که یک حکمت از پیش ساخته و پرداخته شده را به ما یاد دهد کارش این است که از نو یک گفتار جدید آغاز کند اندیشه های گذشته را با یاد از نو اندیشید اگر فلسفه به این است که خواننده می شود وضع ما غیر از این بود که حالا هست فقط حفظ می کنیم سوال خوب طرح نمی کنید شاید هم سوال نداشته باشیم فیلسوفی که پرسش ندارد چه فیلسوفی است؟ فیلسوفی که

پرسش ندارد معنی را فقط می خواند و یاد می گیرد و هر کس هم بدون پرسش ادعای فلسفه کرد یا شاعر لاتان است یا نخلان پرسش هم نه پرسشی عادی بلکه پرسش های بنیادی است «طوطی وار» پرسش کی مطرح می شود؟ در یقین و علم مطلق که پرسش نیست خدا که پرسش ندارد «هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون» که پرسش نیست استفهام انکاری است چهل مطلق هم پرسش ندارد انسان جاهل مطلق پرسشی ندارد پرسش حد وسط است پرسشگر چیزهایی می داند و چیزهایی را هم نمی داند روح پرسشگر را در تسلسل جدید احیا کنیم حالا اگر کسی شک هم در آن است تشکیک ندارد چرا از شک می ترسیم؟ البته تشکیک قدری سخت است تشکیک چه ادعای فلسفه است اگر فلسفه جدی داشته باشد من آن را تشکیک می دانم دنیای بزرگ فلسفه تشکیک است به همان اندازه که دنیای بزرگ فلسفه دنیای تشکیک است فرزند تازه نولد یافته جدید فلسفه هم تشکیک است پس یعنی باید تشکیک بشویم؟ نغمه به یقین هم می رسیم کار تفکر گردش در میانه تشکیک و یقین است فلسفه وقتی تابع سیاست شد مرده است هر او نمرده به فتوای من نماز کنید فلسفه وقتی تابع نقل شد هم مرده است دورانی فلسفه تابع نقل شد و نتیجه اش شد علم کلام من از علم کلام تشکیک نمی کنم علم کلام هم در حد خودش لازم است اما این دیگر فلسفه نیست فیلسوفی که تابع نقل است از خود نمی پرسد تو این نقل را از کجا آوردی و اعتبار نقل به عقل است یا اعتبار عقل به نقل عقل اعتبارش را از هیچ چیز نمی گیرد نقل با ذات حجت است نقل منظور است که اعتباری به او بدهند نقلی که اعتبار ندارد به درد نمی خورد نقل معصوم باید شواهدی بر اعتبارش باشد در این صورت معتبر است نقلی که از قول معصوم باشد معتبر است اما عقل جزا معتبر است؟ هیچ دلیلی ندارد و به خودی خود معتبر است

خدا حجت را به عقل می دهد آیا اول عقل را می آفریند و بعد می گوید حجت هم به تو دادیم؟ نه خدا حجت را به عقل نداد عقل را که آفرید همان حجت بود آفرینش عقل یعنی آفرینش حجت خدا عدد چهار را نیافرید و بعد گفت: زوجیت هم به تو می دهم آفرینش عدد؟ یعنی آفرینش زوجیت اگر عقل حجت است نباید تباهی کنیم اگر تابع نقل شد گرفتاریها پیش می آید و مرتب از ما می پرسند که فلسفه اسلامی عقلی نیست اینها دردهای ما است یک عمر است گرفتاریم

دانشجو می پرسد: فلسفه اسلامی چه کار کرده؟ چه بگوییم می گویند: ببینید چقدر نخله های مختلف فلسفی در غرب موجود آمده حالا شما چه کار کردید؟ فقط یک ملاحظه را دارند به د. ملاحظه را است ۲۰۰ سال است چه کار کردید؟ راست می گویند وقتی فلسفه تابع نقل شد دیگر انتظار نداشته باشیم که رشد کند فلسفه را

خیلی از گنشتگان تابع نقل کردند اشتباه کردند آدمهایی مثل خواجه نصیر خیلی کم بودند اگر خواجه نبود ملاحظه را پیدا نمی شد ملاحظه را خیلی بزرگ است پله و اگر خواجه نیامده بود ملاحظه را پیدا نمی شد فلزایی و این سببها پیدا شدند ولی بعد نزول کرد و اشعاره وارد میدان شدند غوغا کردند

فلسفه از نقل نیست و حکمت پیش از نقل منتقل نمی کند معنای خودش را منتقل می کند فلسفه مخاطره است فلسفه یعنی ماجرا ماجرا جو هستی بر ما ماجرا جو هستی برو پنشین خانه خواجه در قرن هفتم دیگر فلسفه نداریم چوبی از دینه و شیرینی از شکر رفته کلام اشعری در آن وضوحیت بنسلمان کش جورهای اسلامی یعنی بعد از حمله خاندان سوز منول غوغا می کند خواجه چه کند؟ هم در صحنه سیاست تدبیر کرد و هم در صحنه علم و فلسفه

می گویند این رشد مناقع فلسفه بوده است من در باره این رشد کتابی نوشتم پس از ۲۰۰ سال هر ایران یک کتاب درمورد این رشد نوشته نشده بود آن هم در کشوری که مهد فلسفه است حتی ملاحظه را از این رشد نقل نکرده است می گویند این رشد مناقع فلسفه است راست است برای اینکه «تفاوت گفتار» را در رد غزالی نوشت که با نگارش «تفاوت الفلاسفه» حملات بی ایمان و ضربه های سنگین بر یک فلسفه چنان وارد کرد که ریشه فلسفه را در جهان اسلام خشک کند بعد از فلزایی و ابن سبنا یک نفر فیلسوف در سنت اسلامی به وجود نیامد غیر از این رشد کار مهم این رشد این بود که «تفاوت گفتار» نوشت و از فلسفه دفاع کرد من در کتاب «هر خشکی این رشد در حکمت مشاء» فصلی را آوردم با عنوان «آنها کتاب تفاوت گفتار است این رشد غزالی است یا ابن سینا؟» چنان این رشد ۱۰۰۰ سال بعد این کتاب را به دین سینا اختصاص داده است از فلسفه دفاع کرد اما دفاعش در واقع دفاع از شخص ارسطو بود مگر اینکه بگوییم فلسفه یعنی ارسطو اگر فلسفه را مساوی ارسطو بدانیم حق به جانب کسانی است که می گویند یکنه مناقع فلسفه این رشد است چون او تا آخرین نفس از ارسطو دفاع می کند این رشد ارسطو را «حکیم مطلق» می داند و می گوید عقل با تمام ظرفیتش در ارسطو پیاده شده است اما من فلسفه را مساوی ارسطو نمی دانم فلسفه فلسفه است اما ارسطو هم فیلسوف بزرگی است مناقع واقعی فلسفه در جهان اسلام خواجه نصیر طوسی است کتاب «تجربیدالات» نوشت که تاکنون پیش از صدها شرح بر این کتاب نوشته شده کتاب ظاهر کلامی است اما به شما اطمینان

می دهم که از هر کتاب فلسفی مهم تر است خواجه می دانست اشعاره چه بلایی بر سر فکر آوردند و چاره ای جز این نداشتند متفکر در جهان اسلام در مسویرین زندگی نمی کند باید از راه کلام وارد شود و گرنه نمی تواند یک کلام فلسفه بگوید ابن سینا و فلزایی اگر مسائل کلامی را مطرح نمی کردند نمی توانستند فلسفه بگویند خواجه مسائل کلامی را مطرح کرد اما به تدریج کلام را از روی سر به چاره اش عرضه کرد که همعاش مجادلات و مسلمات منطقی است بیرون آورد خواجه فلسفه را نجات داد و از زیر مجادلات کلامی سر هر آورد کلام او دیگر مسلمات منطقی است و مجادله حرف نیست برهان را به جای مجادله نشاند و اشعاره را با کتابش از صحنه تفکر بیرون ریخت و بعد هم با اندیشمندان اشعری و هر اندیشمندی که در زمان خودش بود گفتگو کرد با بزرگ ترین متکلم اشعری که به نظر من در قدرت تشکیک کمتر از غزالی نیست امام فخرالدین رازی - همانوردی کرد اگر خواجه نبود نمی دانم چه کسی می خواست از فلسفه دفاع کند خواجه کلمه به کلمه و البته مودبانه با فخرالدین رازی مضمون «فاضل شرح» سخن گفت و هر آنچه رفته بود را پخته کرد خود او می گوید من از ابن سینا دفاع نمی کنم در اینجا سخن خواجه قدری مودبانه است اما در «تخصیص المحصل» و نیز کتاب «در اراء الفلاسفه» که آن را هم جواب کتاب «معارف الفلاسفه» عبدالکریم شهرستانی اشعری نوشته است سخن خواجه تند است و مخصوصا در «معارف الفلاسفه» یکجا شهرستانی را «روضه خوان» می نامد این کتابها تاریخ فلسفه ما است و بسیار شیرین است از این زمانهایی که امروزه خواننده می شود شیرین تر است اینکه خواجه چه کار می کند خواجه نصیر بنا به تعبیری که من در کتابی در باره او آوردم «فیلسوف گفتگو» است ای کش گفتگوهای خواجه به سبک آن مرد بزرگ همچنان ادامه می داشت و ما هم اکنون اهل گفتگو گوی فلسفی می بودیم

این مقاله صورت چاپ شده سخنرانی دکتر غلامحسین ابراهیمی دینتی در سال خرداد ۱۳۸۲ است که به مناسبت روز جهانی فلسفه ایراد شده است

